



Vol. 12 | Issue. 43 | 2025 |

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

<https://doi.org/10.22034/jpti.2025.526117.1432>

The legal and political approach of the Qajar government in interaction with the institution of religion

Mohammad Rasoul Ahangaran 

Professor of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law Department, University of Tehran, Tehran, Iran.
(Corresponding Author)

ahangaran@ut.ac.ir

Hossein Rezaei

Master's Student in Islamic Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Payam Noor Qom University, Qom, Iran.

hosein.rezaei.ir@gmail.com

Zahra Ahmadi

Master of Public Law, Shahid Beheshti University of Tehran, Tehran, Iran.

Ahmadii.Zahra.ir@gmail.com

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Received: 2025 /03 /13</p> <p>Revised: 2025 /04 /08</p> <p>Accepted: 2025 /04 /17</p> <p>Published Online: 2025 /04 /20</p>	<p>The ruling relationship between the institution of religion and the state in the Qajar era, since it was the foundation of very important historical events, including determining the behavioral policy of the institution of religion and the state with each other, is one of the important issues of Iranian history that left a deep impact on the social, political and cultural structure of the country. During this period, the institution of religion, especially the Shia religion, played a key role in shaping the national and political identity of Iranians. In the Qajar era, clerics and religious authorities had a great influence on the society as representatives of religion. They had a significant and decisive presence not only in religious matters, but also in the social and political arena. During this period, the nature of power in the institution of religion had very important changes and the balance of power was heavily in favor of the scholars. The Qajar government needed the support of clerics to maintain its legitimacy. This support was usually accompanied by the granting of special privileges to some clergy. The government was trying to strengthen its legitimacy by cooperating with some scholars and using their influence to control the society. In the meantime, the great Shiite scholars often did not cooperate with the government and considered the kings usurpers of the government and did not make themselves partners in the rulers oppression and tyranny.</p> <p>Keywords: Religion, government, constitutional revolution, scholars, Qajar.</p>



رویکرد حقوقی سیاسی دولت قاجار در تعامل با نهاد دین

محمد رسول آهنگران

استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

ahangaran@ut.ac.ir

حسین رضائی

دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور قم، قم، ایران.

hosein.rezaei.ir@gmail.com

زهرا احمدی

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، تهران، ایران.

Ahmadii.Zahra.ir@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

روابط حاکم میان نهاد دین و دولت در عصر قاجاریه، از آنجاکه زمینه‌ساز وقایع بسیار مهم تاریخی از جمله تعیین خط مشی رفتار نهاد دین و دولت با یکدیگر بوده است، یکی از موضوعات مهم تاریخ ایران است که تأثیرات عمیقی بر ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور برجای گذاشت. در این دوره، نهاد دین به‌ویژه مذهب شیعه، نقش کلیدی در شکل‌دهی به هویت ملی و سیاسی ایرانیان ایفا کرد. روحانیون و مراجع تقلید در عصر قاجاریه به‌عنوان نمایندگان دین، نفوذ زیادی بر جامعه داشتند. آن‌ها نه تنها در مسائل دینی، بلکه در عرصه اجتماعی و سیاسی نیز حضور چشمگیر و تعیین‌کننده داشتند. در این دوره ماهیت قدرت در نهاد مذهب، تغییرات بسیار مهمی داشت و کفه ترازوی قدرت به نفع علما سنگین بود. دولت قاجار برای حفظ مشروعیت خود نیازمند حمایت روحانیون بود. این حمایت معمولاً با اعطای امتیازات خاص به برخی روحانیون همراه بود. دولت تلاش می‌کرد تا با همکاری با برخی از علما، مشروعیت خود را تقویت کند و از نفوذ آن‌ها برای کنترل جامعه استفاده کند. در این میان علمای بزرگ شیعه غالباً دست همکاری به دولت نمی‌دادند و پادشاهان را غاصب حکومت دانسته و خود را شریک ظلم و استبداد حاکم نمی‌کردند.

کلیدواژه‌ها: دین، دولت، انقلاب مشروطه، علما، قاجار.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۱۲/۲۳

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۴/۰۱/۱۹

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۱/۲۸

انتشار آنلاین:

۱۴۰۴/۰۱/۳۱

صفحات:

۱-۲۷

مقدمه

شناخت جایگاه و نقش قدرت شاه در ساختار جامعه ایرانی در عصر قاجار در فهم تعاملات میان دو نهاد دین و دولت در این برهه تاریخی را میسر می‌نماید. دوره قاجار در ایران یک جامعه فئودالی یا ماقبل صنعتی بود. در این جامعه یک گروه از اقلیت بر اکثریت بی‌سواد حکم فرما هستند. این گروه حاکم، در مراکز فرهنگی و تجاری به‌عنوان مقرر حکومت سکونت داشتند. از آنجاکه در داخل این گروه کوچک، تعداد افراد باسواد اندک بود و ارتباط بین بخش‌های مختلف کشور مطلوب نبود؛ حکومت مرکزی ناچار، سیاست عدم تمرکز را به‌طور گسترده‌ای در قلمرو موروثی خود به نفع طرفدارانش در سطح محلی اعمال می‌کرد.

شاه در رأس گروه حاکم قرار داشت و حکومتی استبدادی را اداره می‌کرد. چون یکی از پدران شاه کشور را فتح کرده بود، شاه کشور را ملک شخصی خود می‌دانست و خود را حامی و مدافع دین و سایه خدا به‌شمار می‌آورد. متابعان یا رعایای شاه او را ملجأ دین و مرکز عالم می‌دانستند؛ هیچ‌کس حق نداشت با خواسته‌های شاه مخالفت کند، مخالفت یا شورش علیه شاه، شورش یا مخالفت علیه خدا تلقی می‌شد. شاه به‌عنوان تنها منبع قدرت مطابق میل خود مقامات حکومت را عزل و نصب می‌کرد. او تنها قوه مجریه بلامنازع بود. از این رو، مقامات حکومت مسئولیت واقعی نداشتند و قربانی شاه بودند (فلور، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۹).

یکی از معضلات اساسی دولت‌های قاجار فارغ از اینکه کدام پادشاه بر اریکه قدرت حضور داشت، نیاز به اخذ مشروعیت و تأیید از سوی علما و روحانیون برای تثبیت قدرت سیاسی خود بود. چنین نقشی برای نهاد مذهب به‌صورت جدی از سوی صفویه پایه‌گذاری شد و در ادامه اگرچه با فراز و نشیب همراه بود؛ اما به‌نوعی، تبدیل به اصلی اساسی برای تشکیل و تثبیت قدرت سیاسی در هر نظام سیاسی شد؛ بنابراین دولت قاجار برای حفظ قدرت خود به مشروعیت دینی نیاز داشت. در جامعه‌ای که دین، نقش اساسی در زندگی مردم ایفا می‌کرد تأیید علما و روحانیون می‌توانست به تقویت پایه‌های حکومت کمک کند. علما به‌عنوان نمایندگان دین و مذهب، می‌توانستند با صدور فتاوا و بیانیه‌ها، مشروعیت حکومت را تأیید کنند. علما در جامعه ایرانی نفوذ زیادی داشتند و مردم به آن‌ها اعتماد

داشتند. حمایت علما از دولت قاجار می‌توانست باعث افزایش محبوبیت آن‌ها در میان مردم شود و برعکس، عدم حمایت آن‌ها می‌توانست منجر به نارضایتی عمومی شود. از سوی دیگر، دولت قاجار با رقبای سیاسی داخلی و خارجی مواجه بود. برخی از این رقبا ممکن بود از حمایت علما برخوردار باشند؛ بنابراین دولت برای مقابله با این تهدیدات نیاز داشت تا جایگاه خود را نزد علما تقویت کند.

۱. پیشینه تحقیق

در خصوص نقش نهاد دین و اثرگذاری آن بر عرصه حکمرانی آثار ارزشمندی از سوی نویسندگان مختلف تاکنون به چاپ رسیده است. در ادامه به معرفی چند نمونه از مهم‌ترین آثار موجود پرداخته و نوآوری‌های پژوهش حاضر را برمی‌شماریم. کتاب *دین و دولت در ایران* اثر حامد الگار، به بررسی سیر ارتباطی دین و روحانیت در عصر قاجار پرداخته است. کتاب *نقش علمای شیعه در دوره اول قاجار* اثر نصرالله پور فیاض نیز از آثار موجود در این زمینه است که بیشتر به نقش علما در مبارزه با استعمار پرداخته است. همچنین کتب و مقالاتی نیز با موضوع نقش علما در انقلاب مشروطه با عناوینی مانند *مشروطه ایرانی* اثر آجودانی، *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت* اثر لطف‌الله آجدانی نیز به فراخور مباحث خود، به بحث نقش علما در عرصه سیاست عصر قاجار نیز پرداخته‌اند. مقاله «عوامل تأثیرگذار در طرح نظریه‌های جدید حکومت سیاسی توسط فقهای دوره قاجار» (۱۴۰۰) نیز از آثار موجود است؛ اما نکته حائز اهمیت آنکه، آثار موجود غالباً با رویکردی تاریخی به مسئله تعامل دولت قاجار با نهاد دین پرداخته‌اند؛ اما پژوهش حاضر با رویکردی حقوقی و سیاسی و با نگاهی متفاوت و به شیوه نقادانه به موارد ذیل پرداخته است: اثر رسمیت مذهب در صفویه بر تعامل نهاد دین با دولت در عصر قاجار؛ آثار غلبه علمای اخباری بر حاکمیت قاجار؛ علل و عوامل تعامل علما و روشنفکران ایرانی و آثار این تعامل و آثار تغییر مواضع علمای شیعه نسبت به قدرت سیاسی.

۲. آغاز کشاکش میان ساحت دین و دولت در حاکمیت قاجارها

در تاریخ ایران زمین و در اعصار مختلف شاهد مواضع متفاوت علما نسبت به حکومت‌های مستقر بوده‌ایم. در برخی موارد، علما طریق تقیه در پیش گرفته و فضیلت را در سکوت دانسته‌اند، در برخی موارد قیام‌های مختلفی از سوی شیعیان شکل گرفته است و در مواردی مانند دولت صفویه، شاهد همکاری علما با ساختار قدرت هستیم؛ اما در هیچ‌یک از صور فوق، علما نه تنها نقشی در تشکیل حکومت نداشتند، بلکه تلاشی نیز در این زمینه از خود نشان ندادند؛ چراکه پیرو خط‌مشی اخباریون بودند و اعتقادی بر ورود و دخالت در عرصه سیاست نداشتند؛ اما آنچه در قالب رهبریت سیاسی از سوی علمای شیعه در ایران شاهد هستیم، مختص عصر قاجار و بالأخص دوره سلطنت فتحعلی شاه است که در ادامه بیشتر بدان پرداخته خواهد شد (کشاورزی، ۱۳۷۹، ص. ۷۷).

یکی از نمونه‌های بارز این تنش‌ها، اعتراض روحانیون نسبت به سیاست‌های غرب‌گرایانه دولت قاجار بود. مثلاً در زمان ناصرالدین شاه، صدور امتیازاتی مانند امتیاز توتون و تنباکو، منجر به قیام مردم تحت رهبری میرزای شیرازی شد که نشان‌دهنده قدرت نفوذ روحانیون بر جامعه بود. با آغاز نهضت مشروطه، نقش نهاد دین تغییر کرد. برخی از روحانیون مانند سید عبدالله بهبهانی از حامیان مشروطه بودند و تلاش کردند تا اصول اسلامی را با مفاهیم مدرن حقوق بشر ترکیب کنند. این تغییر رویکرد، نشان‌دهنده تحولاتی بود که در تعامل میان نهاد دین و دولت رخ داد. در نهایت، تعامل میان این دو نهاد در عصر قاجاریه پیچیده بود؛ هم‌زمان که روحانیون نقش مهمی در شکل‌دهی هویت ملی ایفا کردند، گاهی نیز با سیاست‌های دولتی مخالفت می‌کردند. به‌ررویی این تعاملات از آن‌جهت که زمینه‌ساز تحولات تاریخ‌ساز بعدی در ایران شد، مورد توجه است.

در نهایت می‌توان گفت رابطه بین دولت قاجار و علما نیز اگرچه با تغییرات جدی؛ اما به سیاق سلسله صفویه یک رابطه متقابل بود. دولت برای حفظ قدرت خود نیازمند مشروعیت دینی بود و علما نیز برای حفظ نفوذ اجتماعی‌شان، گاهی ناچار می‌شدند با دولت همکاری کنند یا با طرح انتقاداتی، زمینه اصلاحات را فراهم آورند. با این حال، در دوره قاجار، به‌ویژه هم‌زمان با انقلاب مشروطه، شاهد سطحی نوین و پیچیده‌تر از حضور نهاد دین و جامعه

روحانیت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی هستیم؛ حضوری با کارکردهایی فراتر از آنچه پیش‌تر تجربه شده بود.

در این ایام برخی از علمای شیعه دامن خود را آلوده به سیاست نکرده و طریق درس و بحث و ایفای وظایف ذاتی خویش را پیمودند؛ اما برخی دیگر، ایفای نقش در عرصه سپهر سیاسی را بر خود واجب شرعی دانسته و قدرت را تحت سیطره نهاد مذهب مورد تأیید قرار می‌دادند. یکی از مهم‌ترین مبانی اختلاف میان علمای اخباری و اصولی، به مواضع آنان در قبال مسئله حکومت در عصر غیبت امام عصر (عج) بازمی‌گردد. علمای اخباری بر این باورند که در دوران غیبت، یا باید با صبر و مدارا، حکومت‌های دنیوی را تحمل کرد تا هنگام ظهور حضرت حجت (عج)، یا اینکه مشروعیت این حکومت‌ها را به کلی انکار کرده و از هرگونه اطاعت از آن‌ها پرهیز نمود. در مقابل، اصولیون معتقدند که در چنین وضعیتی یا باید با پذیرش ناگزیر حکومت‌های غیردینی و در پیش گرفتن شیوه تقیه، از تعارض مستقیم پرهیز کرد، یا اینکه در صورت امکان، با استفاده از ابزارهای مختلف به مقابله و مبارزه با چنین حکومت‌هایی برخاست.

بنابراین آنچه به لحاظ نظری پشتیبان اخباریون است، مربوط به مسئله غیبت امام عصر (عج) می‌شود. پس از غیبت نظرات شیعه نسبت به قدرت دنیوی بیشتر به سمت عدم مداخله در امور سیاسی همراه شد؛ البته این عدم مداخله با انکار حقانیت قدرت سیاسی و مشاجرات مکرر با رژیم‌ها همراه بود؛ اما باین حال واژگون کردن کامل نظام موجود را غدغن می‌کرد و آن را چاره مشروع نمی‌دانست. تا زمانی که امام در غیبت خود باقی است، ناگزیر بر تمام کوشش‌ها و فعالیت‌های دنیوی به خاصه فعالیت‌های مربوط به حکومت سایه‌ای از عدم حقانیت گسترده شده است، قدرت واقعی و مشروع و امکان آن از آن امام است. از طرفی دیگر، خود امامان از زمان امام جعفر صادق (ع) از هر اقدامی در سرنگون ساختن خلافت عباسی خودداری کردند و پیروانشان را از قیام به نیابت از آن‌ها بر حذر داشتند (الگار، ۱۳۹۶، صص. ۳۱-۳۰). این‌ها همگی پشتوانه‌های نظری اخباریون را جهت عدم مداخله در امور سیاسی که خود شاخه‌ای از قدرت دنیوی به شمار می‌رود، تکمیل و تأیید می‌نماید؛ بنابراین آنچه اصولیون بر آن پافشاری می‌کنند، نوعی از نوآوری در عقاید تشیع محسوب می‌شود.

۳. پیوندهای مذهبی در عصر قاجاریه

از نهاد روحانیت در تاریخ ایران علی‌الخصوص در عصر حاکمیت قاجاریه، تحت عنوان قوهٔ دوم حکمرانی یاد شده است. البته یک تفکیک جدی در خصوص علمای ساکن نجف و کربلا و علمای حاضر در ایران وجود دارد. علمای ساکن در عتبات عالیات، عمدتاً مراجع تقلید بودند، ایشان دریافت‌کنندگان سهم امام بوده و دارای مطاعیت ظاهری و باطنی بودند. مقلدین، اطاعت از اوامر و نواهی ایشان را واجب می‌شمردند. این گروه از علما حکومت شرعی نداشتند و از طرف حکومت کاری را قبول نمی‌کردند و حتی در منصب قضا نیز حضور نداشتند. چنانکه پیش‌تر در خصوص علمای اخباری به تفصیل پرداختیم، این گروه از علمای بزرگ اخباری بودند و هرگونه مداخله در امور سیاسی را نفی می‌کردند به جهت عدم ارتباط با حکومت و عدم دریافت سهم از قدرت و ثروت از سوی ایشان، مورد احترام مردم بودند و پیروان و مقلدان جایگاه ویژه‌ای برای آنان قائل بودند.

اما علمای حاضر در ایران به دو گروه تقسیم می‌شدند. گروه اول کسانی که صورت ظاهر روحانیت را رعایت کرده و از تجملات دوری نموده، زندگانی سهل و ساده داشتند، با دولت و دولتیان مراوده نمی‌کردند، به قضاوت در محاکم شرع کاری نداشتند. آنان بیشتر با کسبه و عوام سروکار داشتند و مردم در نماز جماعت آن‌ها ازدحام کرده و اظهار عقیده می‌کردند. راه تأمین معاش این گروه از علما از طریق دریافت وجوهای شرعی بود و مردم برای اموراتی مانند نکاح و طلاق به ایشان مراجعت می‌کردند. گروه دوم علمایی بودند که صاحب‌منصب قضا در محاکم شرع بودند، حائز مرجعیت خاص بودند و گاهی اگر رخنه‌ای می‌یافتند، دخیل در امور سیاسی هم می‌شدند. اسباب تجمل را فراهم کرده و به جمع مال می‌کوشیدند. کم‌کم جنبهٔ ریاست و سیاستشان بر جنبهٔ روحانیت غلبه کرده و با دولت‌مردان یکی شدند. به همین واسطه در میان عوام جایگاه چندانی نداشتند. بر همین اساس ناچار به داشتن روابط خصوصی با دولتیان بوده و با این روش حوزه ریاست و نفوذ خود را گسترش دادند. بعضی از این قبیل روحانی‌نمایان هر یک جمعی از روحانیان مقدس را به هر وسیله با خود همراه نموده و از این طریق در عوام راه نفوذ برای خود هموار می‌کردند. از این طریق دولتیان را به قوهٔ عوام و عوام را به قوه دولتیان از خود میان‌خوف و رجا نگاه می‌داشتند. هر کدام که به این مقام رسیدند در حقیقت ذوالریاستین و دارای هر دو قوه می‌شدند. در این میان روحانیون

صاحب علم و فضل، به القاب دولتی اعتنا نکرده و آن را برای خود کسر شأن می‌دانستند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ج ۱، صص. ۵۲-۵۰). بنابر آنچه توصیف شد، روحانیت در عصر قاجار صرفاً شامل یک گروه واحد با رویکرد و روشی یکسان نبود، بلکه در دل این نهاد افراد با رویکردها و مواضع مختلف حضور داشتند. دستیابی به شناختی صحیح و عدم خلط مسائل و گروه‌های موجود در دل نهاد روحانیت، در ادامه بحث یاری‌بخش خواهد بود. با ذکر این مقدمه و شناختی اجمالی از گروه‌های موجود در نهاد روحانیت شیعه در این عصر، به بررسی کارکردهای آنان در میان دولت و ملت ایرانی در عصر قاجار می‌پردازیم.

مقام و موقعیت پیشوایان مذهبی در دوره قاجار اهمیت بسیار داشت. نظریه آن‌ها نسبت به قدرت سیاسی بر اساس قانون شرع شیعه اثناعشری تعریف شده است، بدین گونه که پس از غیبت امام دوازدهم کلیه امور دنیوی به‌خصوص امور دیوانی نامشروع تلقی می‌شد. درحالی‌که علما معتقد بودند قدرت واقعی و امکان آن در عصر غیبت وجود ندارد. در این وضعیت قاجارها در پی کسب حقانیت برای رژیم خود بودند. برای تحقق این هدف اولاً ادعا می‌کردند از اعقاب سلسله سلاطین بر حق سلف خود، یعنی صفویه‌اند. ثانیاً با سهم کردن برخی از علما در منابع مالی و قدرت آنان را وادار می‌کردند تا اگر آشکارا از رژیم حمایت نمی‌کردند، دست کم درباره قدرت سیاسی حکومت، سکوت اختیار کنند. هرچند هیچ‌یک از سلاطین قاجار صراحتاً از علما نخواستند در قبال این بخشش‌ها از دولت حمایت کنند؛ ولی هرگاه عالمی منصب یا هدیه‌ای را از دولت می‌پذیرفت درواقع تلویحاً حکومت موجود را به رسمیت می‌شناخت (فلور، ۱۳۶۶، ج ۱، صص. ۲۳-۲۲).

برای فهم هرچه بهتر پیوندهای مذهبی حاکم در عهد قاجاریه و مبانی شکل‌گیری چنین پیوندی، آشنایی با وظایف و کارکردهای مذهبی و غیرمذهبی علما و مجتهدین در قاجاریه و پیش از آن و همچنین شناخت این کارکردها لازم و ضروری است. برخی از وظایف مجتهدین در حدیثی از پیغمبر (ص) نقل شده است: «علما حامیان بی‌کسان‌اند و احکام الهی را درباره حلال و حرام اجرا می‌کنند»؛ بنابراین به‌عنوان افراد امین می‌توان امانت‌ها، اموال صغیران و نگهداری یتیمان را به عالمان سپرد (سنگلجی، ۱۳۳۸، صص. ۱۴-۱۳). همچنین تولیت اوقاف خصوصی که منافع آنان برای امور خیریه نباشد و جهت تضمین امنیت در نگهداری از آنان و ممانعت از سوءاستفاده، به علما سپرده می‌شد. تأیید صحت اسناد و

مدارک با علما بود که از طریق مهر کردن صحت آن‌ها را تأیید می‌کردند. همچنین علما مسئول سامان‌دهی به صدقات و نذورات را داشتند. لکن از همه این‌ها مهم‌تر سهمی بود که علما در اداره عدالت داشتند. در قلمرو قضایی مانند زمینه‌های دیگر به‌ضرورت جانشین امامان شدند. حدیثی که از کلینی منقول است، صلاحیت قضاوت را در انحصار پیغمبر (ص)، امام یا کسی که از سوی خدا و رسول به نیابت رسول برای این کار در نظر گرفته شده باشد، (وصی) می‌داند (کلینی، ۱۳۷۹، ج ۷، ص. ۴۰۶).

در عصر قاجار دو گانه‌ای محاکم شرع و عرف حاکم بود. محاکم شرعی تحت ریاست علما اداره می‌شدند و محاکم عرف در اختیار مقامات حکومتی بود. حیطه اختیارات این محاکم پیوسته موضوع منازعه بوده است. شکلی از تقسیم کار میان دو محکمه در جریان بود. محاکم عرف به مواردی نظیر شورش، اختلاس، سرقت و... رسیدگی می‌کرد. محاکم شرع اغلب با امور حقوقی سروکار داشت. البته حوزه‌هایی هم بود که هر دو نوع محکمه ادعای تملک آن را داشتند و همین امر موجب بروز مشاجره و نزاع بین دولت و علما بود. شاه برای حفظ نفوذ خود بر محاکم شرع، در هر شهر بزرگی یک نفر از روحانیت را به‌عنوان شیخ‌السلام به ریاست محاکم شرع برمی‌گماشت (فلور، ۱۳۶۶، ج ۱، صص. ۱۴۵-۱۳۸) در ادامه، تغییرات و توسعه در سیستم قضایی ایران در زمان قاجار و تأسیس و تشکیل محاکم قضایی با ساختار جدید، همگی عواملی بودند که منجر به کاهش قدرت و نفوذ محاکم شرع در جامعه ایرانی و میان مردم شد. به‌طور مثال اقدامات بدوی که برای تغییر و پیشرفت نظام قضایی در زمان فتحعلی شاه و محمدشاه صورت گرفت، اگرچه به این قصد نبود که اصلاحات بنیادین در ساختار قضایی کشور پدید آورد و با هدف اصلاحات و پیشبرد کیفیت محاکم شرع و عرف و گسترش نظارت دولت بر آن‌ها انجام شد؛ اما در جریان اصلاحات با گسترش ساختار قضایی، نفوذ و جایگاه محاکم شرع رو به کاهش رفت.

دوگانگی دستگاه قضایی یادگار عصر صفوی بود و تا زمان تصویب نخستین قانون مدنی، به دوگانگی در امر سیاسی نیز سرایت کرد. قوانین مورد اجرا در محاکم شرع برگرفته از تشیع بود. در این ایام منشأ اصلی کشمکش میان دولت و علما بر سر دوگانگی دستگاه قضایی بود. استقرار و اعتبار قدرت قضائی به‌منزله کاهش امتیازات علما بود؛ بنابراین اعتبار قضاوت در محاکم عرف مورد قبول ایشان نبود (الگار، ۱۳۹۶، صص. ۴۰-۴۳).

علاوه بر وظایف و اختیاراتی که برای علما و مجتهدین در عصر قاجار برشمرده شد، منابع مالی که در اختیار نهاد مذهب قرار داشت، در زمره پایه‌های تحکیم قدرت روحانیت محسوب می‌شد. نخستین منبع درآمد علما وابسته به اوقاف بقاع متبرک، مساجد و نذورات افراد بود. در دوران صفوی مسجدها و مدرسه‌های پایتخت املاک موقوفه بسیار داشت؛ اما در دوران فترت بین صفویه و قاجاریه مالکان محلی مقدار زیادی از آن‌ها را غصب کردند. در دوره قاجار شاید املاک موقوفه حرم امام رضا (ع) که بیشتر آن‌ها در ایالت خراسان قرار داشت، بزرگ‌ترین منبع درآمد روحانیت را تشکیل می‌داد. اهمیت اوقاف از نظر علما به عنوان وسیله حفظ قدرت، زمانی آشکار می‌شود که شاهد کشمکش برای کسب تولیت اوقاف هستیم؛ اما باید گفت که مسئله اوقاف به طور کلی علت اصلی کشمکش میان علما و دولت نبود؛ زیرا اوقاف نقطه تلاقی قدرت روحانی و مقامات دنیوی و محل اصطکاک احتمالی این دو به شمار می‌رفت (الگار، ۱۳۹۶، صص. ۴۴-۴۳). مسئله اوقاف و امور مربوط به تولیت و اداره آن‌ها، از زمان شاه عباس - که سازمان اوقاف مشهد را بنیان نهاد - بر عهده شاه بود و این مسئولیت از سوی شخص شاه به متولی باشی واگذار می‌شد. در دوره قاجار، متولی باشی از میان علما انتخاب می‌شد و دومین مقام ایالتی به شمار می‌رفت. ناصرالدین شاه، از بیم آنکه این مقام در برابر دولت به قدرتی مستقل بدل شود، آن را با فرمانداری ادغام کرد و هر دو منصب را یکجا به رکن الدوله سپرد (مستوفی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص. ۵۸).

۴. سیر روابط علما و دولت

با تأسیس سلسله قاجار به دست آغامحمدخان، فصلی جدید از روابط میان نهاد مذهب و نهاد دولت آغاز شد. هرچند مؤسس سلسله قاجار هنگام تاج‌گذاری حاضر نشد تاج نادر را بر سر بگذارد، اما پذیرفت شمشیر شاهانه‌ای را که وقف مقبره مؤسس صفویه شده بود، به کمر ببندد و ضمن این کار عهد کرد که آن سلاح مقدس را در دفاع و حمایت از مذهب شیعه به دست سلسله جدید به کار گیرد. در دوران حکومت آغامحمدخان شاهد ارتباط محدود علما و امور دولت و سلطنت هستیم. در ظاهر در کیفیت پیچیده روانی آغامحمدخان عنصری از دیانت شدید که به کهنه‌پرستی متمایل بوده وجود داشته است؛ و خود گفته بود که روزی مردی در لباس علما بر من نظری کرد که پس از آن نظر نافذ، خود

را به راستی پادشاه دیدم و توانستم وظایف مربوط به سلطنت را انجام دهم. شاید آنجا که رضاقلی خان تاریخ‌نویس می‌گوید پیاده رفتن او به مشهد نه از راه تقلید صرف از صفویه، بلکه از راه تحقیق و ارادت بود، راست گفته باشد (الگار، ۱۳۹۶، ص. ۷۹).

اگرچه آغامحمدخان تمام علائم دین‌داری را داشت؛ اما هیچ رابطه نزدیکی با علما نداشت؛ نسبت به علما سخاوتمند بود و گاه شفاعت آن‌ها را می‌پذیرفت. احترام آغامحمدخان به علما مقطعی بود، هنوز شکم ملائی را که در شیراز پاره کرده بود در خاطره‌ها باقی بود. به‌طور کلی اساس ابتدائی عشیره‌ای حکومت قاجار که در دوران حکومت آغامحمدخان بسیار مشهور بود، به علما امکان نداد که نفوذ زیادی به دست آورند. به‌جز شخص حاکم که بسیاری از کارهای دولت را به تن خود انجام می‌داد، حکومت فقط از دو مقام عمده رسمی تشکیل می‌شد، یکی مستوفی و دیگری لشکر نویس (مستوفی، ۱۳۸۸، ج ۲، صص. ۱۱-۶). هرچند بنا به سابقه، امام‌جمعه و شیخ‌السلام هر شهر را سلطان به کار می‌گماشت؛ اما اغلب علما نقش عمده‌ای در امور ایفا نمی‌کردند (الگار، ۱۳۹۶، صص. ۸۲-۸۱).

جنبش تنباکو نخستین جنبش توده‌ای فراگیر در سطح کشور بود که بعدها زمینه را برای کشمکش طولانی‌تر و پردامنه‌تر یعنی جنبش یا انقلاب مشروطیت فراهم آورد. وقوع این جریان مهم در عصر ناصرالدین‌شاه منجر به برآمدن آتشی از زیر خاکستر شد که خود علما نیز توقع دامنه گسترده آن را نداشتند. چراکه در این زمینه، هیچ تجربه‌ای - چه موفق و چه ناموفق - نداشتند؛ اما تجربه موفق نهضت تنباکو، همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، باعث شد تا در وقایع و رخدادهای بعدی، گام‌های خود را مصمم‌تر و بلندتر بردارند. در عصر ناصرالدین‌شاه با وقوع نخستین قیام گسترده و جدی در برابر استبداد نظام سیاسی، یعنی جنبش تنباکو؛ زمینه را برای نقش‌آفرینی هر چه بیشتر روحانیت در عرصه حیات سیاسی ایران فراهم کرد. پس از بازگشت ناصرالدین‌شاه از سفر اروپا، کمپانی انگلیسی که صاحب امتیاز توتون و تنباکو در ایران شده بود، به‌سرعت مشغول به کار شده و اقدامات لازم را جهت بهره‌برداری از امتیاز کسب شده انجام می‌دهد. روسیه که از همان ابتدا از اعطای چنین امتیازی به انگلستان زخم خورده بود، کامران میرزای نایب‌السلطنه را به مخالفت با ناصرالدین‌شاه ترغیب می‌کند. این مخالفت برای کامران میرزا علاوه بر نفع شخصی، فرصت همراه کردن روحانیت و تجار را با خود، به بهانه مبارزه با دشمن به ارمغان آورد.

کامران میرزا، آقامیرزا حسن آشتیانی را که بر سایر روحانیون تقدم علمی دارد، با خود همراه می‌کند و از این طریق، به هر روش ممکن موضوع را به گوش حاج میرزا حسن شیرازی که ساکن در سامرا بود و جایگاه رفیع در میان علمای شیعه داشت، می‌رساند. متعاقباً میرزای شیرازی که از برخی حوادث دیگر نیز ناراضی بود، نامه‌ی تندی خطاب به شاه می‌نویسد؛ اما نتیجه مطلوب حاصل نمی‌شود. از سوی دیگر میرزا حسن هر روزه در جلسات درس خود در خصوص واگذاری این امتیاز برای طلاب سخنرانی کرده و از مضرات این مسئله برای کشور می‌گفت و البته اذعان داشت که دوست دارد این ماجرا بدون درگیری میان دولت و ملت ختم به لغو این امتیاز شود. این ماجرا تا جایی ادامه پیدا کرد که فتوایی به نقل از میرزای شیرازی با این مضمون «الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است» منتشر شد. این حکم طی دو ساعت در تهران پخش شد و هرکس از آن سرپیچی می‌کرد، ملعون و مردود در اسلام شمرده می‌شد.

در این میان روحانیون تهران به دو دسته تقسیم می‌شدند. گروه اول مخالف رژی بودند، به سرکردگی میرزای شیرازی و گروه دوم موافقان آنکه امین‌السلطان صدراعظم از دولت و آقا سید عبدالله بهبهانی از روحانیت، در رأس آن قرار داشتند. با صدور فتوای میرزای شیرازی دسته اول قدرت گرفتند و هیجان عمومی، میرزا را بر آن داشت که در مخالفت خود از هیچ اقدامی مضایقه ننماید. کار به جایی می‌رسد که سفارت انگلیس خواهان تبعید میرزا می‌شود، دولت در ظاهر اظهار بی‌طرفی نموده و حکم تبعید را صادر می‌نماید. صدور این حکم به‌ضمیمه تحرکات معنوی حکومت و روسیان بلوا و آشوبی در تهران به راه انداخت. بازار تعطیل شد و روحانیون به همراه بازاریان و عموم مردم در خانه میرزای شیرازی که در نزدیکی ارگ همایونی بود، تجمع کردند. مختصر آنکه شورش به داخل ارگ کشیده می‌شود و با دستور شلیک، چند تن کشته و زخمی می‌شوند. این وضعیت بهانه‌ای برای دولت دست‌وپا می‌کند تا سفارت انگلیس را با پرداخت خسارت برای لغو امتیاز متقاعد کند. در نهایت نیز با صدور خبر لغو امتیاز رژی از طرف اداره رژی با امضای رئیس آن، مردم متقاعد شده و منزل میرزای شیرازی را ترک کرده و التهابات به پایان رسید. این وضعیت آغاز یک جریان تازه بود چراکه میرزای شیرازی در عالم روحانیت، بابت این کار جایگاهی رفیع‌تر از آنچه داشت را کسب نمود. هر یک از روحانیون در سایر

شهرها نیز که طرفدار برهم زدن امتیاز رژی بودند، مرجعیت تامه یافتند و اتصال مخصوصی به میرزا، برای ایشان حاصل شد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ج ۱، صص. ۱۱۰-۱۰۰).

پس از حوادث مربوط به قرارداد رژی و همبستگی ایجاد شده میان مردم و روحانیت، میرزای شیرازی که تا آن زمان حائز مرتبه ریاست روحانی در مذهب شیعه بود، در امور سیاسی نیز صاحب جایگاه ویژه‌ای شد. به حدی که پس از آن دولت برای جلوگیری از وقوع هرگونه اعتراض و شورش، ناگزیر از کسب نظر ایشان در امور و وقایع مهم بود. این نقطه مهم تاریخی را شاید بتوان سرچشمه‌ای برای حضور رسمی علما در عرصه سیاست و در قانون اساسی مشروطه جهت ایجاد حق کنترل و نظارت بر تصویب قوانین و مقررات به‌وسیله مجلس یا همان اصل طراز دانست. تا پیش‌ازین، نقش علما محدود به مخالفت با دولت و نامشروع خواندن قدرت آنان در عصر غیبت امام معصوم بود؛ اما این نخستین تجربه تاریخی بود که نتیجه آن منجر به نظرخواهی از علما در امورات مهم سیاسی شد. بدیهی است در این وضعیت و با توجه به تجربه مثبت ناشی از مخالفت علما با اعطای امتیاز در قرارداد رژی به انگلستان که مولد نوعی همبستگی جدید میان مردم و نهاد روحانیت نیز بود، علما به فکر ایجاد نوعی نظارت بر عملکرد دولت و اعمال قدرت بر نظام سیاسی حاکم باشند.

میرزای شیرازی تنها در رقم زدن نخستین حرکت مردمی علیه استبداد حکومتی متمایز نبود، بلکه رحلت ایشان در سال ۱۳۱۲ هجری نیز نقطه عطفی را رقم زد. مجلس سوگواری در تهران و تمام شهرهای ایران، در مساجد، تکایا و منازل روحانیون سرشناس برگزار می‌شد. روز سوم دولت تمام مجالس را برچید و در مسجد شاه عموم مردم جمع شدند، ناصرالدین‌شاه شخصاً در مجلس شرکت کرد و سوگواری خاتمه یافت. این اقدام به‌نوبه خود عجیب و بدیع بود؛ چراکه نخستین بار بود که ناصرالدین‌شاه در یک مجلس عمومی با این جمعیت حضور پیدا می‌کرد. با توجه به جایگاه خاص میرزای شیرازی در رهبریت شیعیان و در ادامه نقش سیاسی وی در مقابله با حکومت، پس از رحلت ایشان، مسئله زعامت شیعه و جانشینی وی بیش از گذشته اهمیت یافت و رقابت‌های زیادی در این خصوص میان نهاد روحانیت شکل گرفت؛ که شرح مفصل آن خارج از حیطه بحث حاضر است (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، ج ۱، صص. ۱۳۳-۱۳۰).

مقارن با وقوع حادثه ترور ناصرالدین‌شاه، ولیعهد وی که نزدیک به ۴۰ سال در

ولایت‌عهدی و انتظار برای رسیدن به تخت کیانی به سر برده بود، از تبریز عازم تهران شد و رسماً ایام سلطنت پنجمین پادشاه از دودمان قاجار، یعنی مظفرالدین‌شاه آغاز شد. سلطنتی که فراز و نشیب‌های بسیار داشت و وقایع بسیار مهمی از تاریخ این سرزمین مانند، امتیازنامه داری، قرارداد سن‌پترزبورگ و از همه مهم‌تر، نهضت مشروطه، در طی آن به وقوع پیوست. با توجه به شکل‌گیری نقش اجتماعی جدی برای نهاد روحانیت در وقایع گذشته علی‌الخصوص نهضت دخانیات و لغو امتیاز رژی، حضور و نقش علما در رخدادهای تحقق یافته در این دوره نیز طبیعتاً جدی‌تر و پررنگ‌تر نسبت به گذشته بوده است. در ادامه، گرانی قند در تهران به‌عنوان یکی از عوامل اصلی مراجعه مردم به علما برای دادخواهی، نقشی مؤثر در تسریع روند شکل‌گیری انقلاب مشروطیت ایفا کرد.

هم‌زمان با بروز درگیری و جنگ میان ژاپن و روسیه و عدم واردات به میزان کافی، قیمت قند در داخل ایران علی‌الخصوص تهران، چندین برابر شد. چون در مملکت، به‌ویژه میان افراد کم‌بضاعت، مصرف آن افزایش یافته بود، منجر به نارضایتی میان مردم شد و از دست‌تجار فروشنده قند، نزد علماء‌الدوله حاکم تهران شکایت بردند. تذکر حاکم شهر به تجار مؤثر واقع نشد و وی ناگزیر به سخت‌گیری بیشتر شد. در نتیجه این بی‌توجهی تجار به دستور حاکم، علماء‌الدوله ایشان را احضار کرد و علت افزایش بهای قند در بازار را جویا شد. استدلال آنان که گرانی بر اثر کمی واردات قند است، او را قانع نساخت و امر کرد قندی که در انبارها دارند و به نرخ ارزان خریده‌اند به همان بهای سابق بفروشند. تجار زیر بار نرفتند. علماء‌الدوله دستور داد که سیدهاشم قندی را که از معتبرترین تجار بود به فلک بستند و به‌ناچار تعهدی که حاکم نوشته بود را امضا کرده و آزاد شد. طبقات تجار از این گستاخی حاکم سخت خشمگین شدند و به خانه دو تن از مجتهدین بزرگ تهران رفتند و از ایشان خواستند در عزل علماء‌الدوله با آنان یاری و همراهی کنند.

این دو تن از مجتهدین، یعنی سید صادق طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی که با عین‌الدوله روابط خوبی نداشتند، با تجار در عزل علماء‌الدوله هماهنگ گردیدند. به مسجد رفتند و جماعتی دور آنان فراهم گشت و عرایضی مشعر بر تقاضای عزل علماء‌الدوله به مقام صدارت دادند. قبول درخواست آنان برای عین‌الدوله مقدور نبود. لذا به سربازان دستور داد جماعت را در مسجد محاصره و تحت فشار قرار دهند تا پراکنده شوند. رهبران این

اعتراض چون به نتیجه نرسیدند با عده‌ای به حرم حضرت عبدالعظیم رفتند و در آنجا بست نشستند؛ در ادامه کار بست‌نشینان بالا گرفت و جمعیت زیادی به آنان ملحق شدند. واعظانی بر بالای منبر از فجایع مأمورین دولت سخنرانی کردند و همه این مشکلات را ناشی از نبود عدالت‌خانه دانستند و از شاه عدالت‌خانه خواستند. امیر بهادر داوطلب شد که برود و جماعت را متفرق سازد، چند تن را دستگیر و به کلات نادری تبعید کرد؛ و نزدیک بود شدت عمل بیشتری نشان دهد که مراتب به عرض شاه رسید. امیر بهادر را احضار کرد و به عین الدوله دستور داد که طبق تقاضای بست‌نشینان عدالت‌خانه‌ای برپا سازند. جماعت بست‌نشین چون از امر شاه آگاه شدند، از بست خارج شده و به تهران مراجعت کردند (جودت، ۱۳۵۶، صص ۱۷-۱۶).

عین الدوله که به عاقبت تأسیس عدالت‌خانه واقف بود، درباره عدالت‌خانه اقدام جدی و عملی انجام نداد و درصدد ایجاد تفرقه بین مجتهدین برآمد. آزادی‌خواهان و روشنفکران تهران که تا آن تاریخ به میدان نیامده بودند، شکست بست‌نشینان را شکست جبهه خود می‌دانستند. چراکه از جهت اشتراک در هدف که همان تأسیس عدالت‌خانه بود و هم از آن جهت که شکست نخستین حرکت خودجوش مردمی به‌عنوان یک کنش اجتماعی، به ضرر اهداف و آرمان‌های آزادی‌خواهانه ایشان بوده و این شکست منجر به تنگ‌تر شدن حلقه استبداد می‌شد؛ بنابراین در حمایت از دو سید سردمدار این جنبش برخاسته و اجتماعات در مساجد مجدد شکل گرفت. سید جمال‌الدین اصفهانی بالای منبر رفت و به شاه نسبت بدقولی داد و بابت نتیجه این بدقولی به او هشدار داد. این وضعیت موج جدیدی از درگیری‌ها میان مردم و حکومت را آغاز کرد، در جریان درگیری‌ها یک طلبه کشته شد. با شدت گرفتن اعتراض‌ها، سربازان حلقه محاصره را تنگ‌تر کردند، عده‌ای از معترضین از جمله علما به قم مهاجرت کردند و عده‌ای نیز به سفارت انگلستان پناهنده شدند. از این تاریخ به بعد مردم دیگر به تأسیس عدالت‌خانه قانع نبودند و مشروطه می‌خواستند.

بحث پیرامون کم‌وکیف مشروطیت از موضوع ما خارج است. لذا به همین مقدار اکتفا نموده و به غرض اصلی خود، یعنی نقش نهاد دین و علما، در یک انقلاب مهم تاریخی خواهیم پرداخت. آنچه شاهد بودیم به‌عنوان بخشی از نحوه تعامل میان متولیان نهاد دین با نظام سیاسی کشور، در یکی از حساس‌ترین برهه‌های تاریخی ایران است. آنچه در عصر

قاجاریه به‌عنوان نقش‌آفرینی علما در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی شاهد هستیم تا پیش از این حتی در ایام سلطنت صفویه که علما نقشی ویژه و جایگاهی رفیع داشتند و مورد احترام نظام سیاسی و مورد توجه شخص شاه بودند، نیز بی‌سابقه بوده است. این نقش بی‌بدیل به سبب افزایش اعتبار روزافزون علما در میان جماعت مردم، گسترش ظلم و بی‌عدالتی از سوی نظام‌های سیاسی و تنگ شدن حلقه استبداد شاه و دربار، تبدیل علما به مرجعیتی برای تظلم خواهی از سوی مردم فرودست جامعه است. در بخش بعدی به جزئیات بیشتری پیرامون نقش و حضور علما به‌عنوان سردمداران نهاد مذهب در انقلاب مشروطیت به‌عنوان یک جریان سیاسی و اجتماعی مهم در تاریخ روابط دین و دولت در ایران خواهیم پرداخت.

پس از امضای فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی، عمر پادشاه مشروطه چند ماهی بیشتر دوام نداشت و پس از مرگ مظفرالدین شاه، پسرش محمدعلی میرزا با روحیاتی مستبدانه علی‌رغم اینکه در هنگام تاج‌گذاری سوگند وفاداری نسبت به رژیم مشروطه ادا نمود؛ اما از همان آغاز سلطنت درگیری‌های متعددی با مجلس و مجلسیان داشت. از سوی دیگر گروهی به سرکردگی شیخ فضل‌الله نوری که تا پیش از آن از نخستین بست‌نشینان در حرم حضرت عبدالعظیم بود، تغییر موضع داد و حکومت مشروطه را ضد اسلام دانست و خواهان سقوط رژیم مشروطه و استقرار حکومت مشروعه شد. این در حالی است که خواسته اصلی شیخ فضل‌الله مبنی بر نظارت علما بر تصویب قوانین در متمم قانون اساسی و اصل موسوم به طراز، گنجانده شده بود و عملاً بهانه‌ای باقی نمانده بود؛ اما شیخ به مخالفت اکتفا نکرده و با تحریک عده‌ای اراذل مقابل مجلس به برپایی چادر و تحصن اقدام نمودند، از سوی دیگر جمعی از شیوخ حامی استبداد را به خطابه علیه مشروطه و مجلس تحریک نمود. این وضعیت منجر به بروز درگیری میان آزادی‌طلبان و مخالفین مشروطه شد. علمای حامی مشروطه نیز در این وقت همچنان به حمایت از مجلس و مشروطه پرداختند و علیه شاه مستبد سخنانی می‌کردند. در این بین سوءقصد به جان محمدعلی شاه کار را یکسره کرد؛ چراکه شاه این سوءقصد را از سوی مجلس و آزادی‌خواهان می‌دانست. در نهایت شاه به تحریک روس‌ها که چندان مایل به استقرار رژیم مشروطه در ایران نبودند، مجلس و مدرسه سپهسالار را به توپ بستند. عده‌ای از مجلسیان و آزادی‌خواهان کشته شدند، عده‌ای دستگیر و اعدام و گروهی نیز تبعید شدند. این جریانات مقدمه آغاز ایام استبداد صغیر بود

۵. انقلاب مشروطه و چرخش توازن قدرت به نفع علما

اگرچه سی سال پیش از نخستین بارقه‌های انقلاب مشروطه، روشنفکرانی چون میرزا ملکم خان، میرزا علیخان امین‌الدوله، میرزا یوسف خان مستشارالدوله و سید جمال‌الدین اسدآبادی در آثار خود از مفهوم قانون، مقابله با استبداد و آزادی سخن گفته بودند؛ اما تماماً در پس پرده بوده و عمومیت نداشته است؛ اما در ادامه، مقارن با نشر اخبار انقلاب‌ها و طغیان‌های خارجی در داخل کشور، آتش ضدیت ملت با دولت گداخته شد و زمینه‌هایی برای انقلاب فکری ملت را مهیا ساخت؛ بنابراین نباید نقش گسترش مشروطه‌خواهی در ایران را از جنبش‌های رخ داده در سایر کشورها مانند، انگلیس، آلمان، ایتالیا، دانمارک و... نادیده انگاشت. مسلماً ایرانیان نیز متأثر از رویدادهای تحول‌خواهانه در این کشورها بودند. حکومت استبدادی و فساد حاکم در دستگاه‌های دولتی به حدی رسیده بود که ملت تشنه یک تحول گسترده و ناگهانی بودند. اغلب طبقات اجتماعی از روحانیت گرفته تا بازرگانان و مردم عادی، همگی از استبداد حاکم در رنج بودند. از طرفی دخالت بیگانگان در امور داخلی روزبه‌روز گسترش می‌یافت و از جمله عواملی بود که بر نارضایتی‌ها می‌افزود.

منورالفکران و اندیشمندانی که از آنان نام برده شد، اگرچه در تلاش برای مبارزه با استبداد بودند؛ اما به تنهایی نمی‌توانستند حمایت طبقات مختلف اجتماعی را با خود همراه کنند؛ بنابراین راه چاره را در جلب همراهی علما و رهبران مذهبی دریافتند؛ چراکه تا آن زمان، تنها وسیله ابراز افکار عمومی بودند و از سوی دیگر با تجربیاتی مثل جنبش تنباکو جایگاهی ویژه در مقابله با حکومت برای خود رقم زده بودند. لذا از هیچ راهی برای متقاعد کردن علما برای اینکه میان مشروطه‌خواهی و اسلام نه تنها تضادی نیست؛ بلکه دارای اشتراکات زیادی نیز هستند که تأمین‌کننده نظر و خواست هر دو گروه است، مضایقه نکردند. در نتیجه، آثار و نوشته‌های خود را در جهت تبیین این موضوع سوق دادند که میان مشروطیت و تشیع تضادی وجود ندارد. بدین ترتیب، علما به این باور رسیدند که مشروطه‌خواهی با اسلام و تشیع قابل جمع است، به‌ویژه در شرایطی که هر دو در پی تحقق اهداف مشترکی هستند که همان مقابله با ظلم و استبداد است، بنابراین به همراهی با مشروطه‌خواهان راغب شدند. سه مجتهد سرشناس تهران یعنی شیخ فضل‌الله نوری، سید

عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی با نیروی گسترده اجتماعی که در دست داشتند از مشروطه‌خواهی حمایت کردند و در سخنرانی‌ها و نگارش آثار خود، سعی در برقراری پیوند میان نظام سیاسی مشروطه و حکومت موردنظر اسلام داشتند تا از این طریق از شر حکومت مستبدی که آن را ضد اسلام می‌دانستند، خلاص شوند. حضور علما در انقلاب مشروطه، همان‌طور که آزادی‌خواهان تصور داشتند منجر به جلب همراهی اقشار مختلف ملت با مشروطیت شد. همه امور در ریل منظمی در حال پیشرفت بود تا اینکه میان علما در خصوص موافقت مشروطه با اسلام دوگانگی و اختلاف حاصل شد. بر همین اساس در ادامه به بررسی نقطه نظرات علمای همگام با مشروطه می‌پردازیم.

۱-۵. سید محمد طباطبایی، مجتهد متجدد

سید محمد طباطبایی در فعالیت‌های خود بر ضد حکومت عین الدوله، با قاطعیت خواهان بنیان‌گذاری عدالت‌خانه و مجلس، هر دو با هدف خدمت به مردم بود. به همین مناسبت در نامه‌ای به مظفرالدین شاه می‌نویسد:

ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است؛ باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم. ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم؛ عقل حکم نمی‌کند که دعاگویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم... تمام مفاصد را مجلس عدالت، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند... مجلس اگر باشد، ظلم‌ها رفع خواهد شد، خرابی‌ها آباد خواهد شد، خارجه به مملکت طمع نخواهد کرد... (کسروی، ۱۳۸۶، صص. ۸۶-۸۵).

همچنین در نامه‌ای به عین الدوله با لحنی شدیدتر می‌نویسد:

اصلاح تمام خرابی‌ها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علما؛ اصلاحات عن‌قرب واقع خواهد شد لیکن ما می‌خواهیم به دست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه به دست روس و انگلیس... من اگر جسارت کرده و بکنم، معذورم؛ زیرا که ایران وطن من است. اعتبارات من در این مملکت است، خدمت من به اسلام در این محل است، عزت من تمام بسته به این دولت است، اگر این مملکت به دست اجانب بیافتد، تمام شئون

و اعتبارات من می‌رود؛ پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت (کسروی، ۱۳۸۶، صص. ۸۲-۸۱).

چنانکه به نظر می‌رسد، طباطبایی به دنبال تحقق عدالت و رفع ظلم حکومت از سر مردم بود و تحقق این هدف را در تأسیس مجلس دیده بود. به عبارت بهتر، تنها نقطه اشتراک طباطبایی با مشروطه‌خواهان در تظلم خواهی وی بوده است. چراکه به صراحت خواسته خود از حکومت را دادگری اعلام می‌کند. هدف او بنیان‌گذاری مجلسی است که به وسیله آن مردم ستم‌دیده از رنج‌رهای یابند. وی به صراحت اعلام می‌دارد، خواهان مشروطه و جمهوری نیست و تنها به دنبال دادگری از طریق اجرای قانون اسلام است (کرمانی، ۱۳۸۷، بخش یکم، ص. ۳۸۱) اظهارات طباطبایی به خوبی طرز فکر و استدلال او را در مخالفت با استبداد قاجار نشان می‌دهد، به وضوح می‌گوید که هدف او استقرار مشروطیت نیست؛ چراکه اوضاع اجتماعی ایران آمادگی پذیرش رژیم مشروطه را ندارد؛ زیرا از نظر او لازمه تحقق مشروطه ملتی فهیم و باسواد است (کرمانی، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۱).

با توجه به مطالب فوق، واضح است که طباطبایی معنای مشروطه را کاملاً دقیق می‌دانست. از سوی دیگر اینکه شرط تحقق نظام مشروطه را در یک جامعه، سواد و معلومات ملت می‌داند، بیانگر آن است که طباطبایی به خوبی می‌دانست مشروطه چیست و به چه معناست. او حتی می‌دانست در تحقق رژیم تازه تأسیس، برای مجتهدان آورده دنیایی وجود ندارد؛ و از قضا با تأسیس عدالت‌خانه مردم آسوده خواهد شد و دیگر محلی برای مراجعه و تظلم خواهی به علما باقی نمی‌ماند؛ اما با انگیزه باقی ماندن نام نیک در تاریخ، عین الدوله را ترغیب به تأسیس عدالت‌خانه می‌کند (کسروی، ۱۳۸۶، ص. ۷۶)؛ به نظر می‌رسد هدف علمایی مانند طباطبایی و بهبهانی که در ادامه بیشتر با عقایدشان آشنا خواهیم شد، از ابتدا همراهی با مشروطه‌خواهان در راستای تأسیس یک حکومت مشروطه بوده است؛ اما در ظاهر و جهت جلب همراهی حکومت و ممانعت از مخالفت علنی علما، به تأسیس مجلس و مبارزه با استبداد اکتفا نمودند.

جالب توجه است که نواندیشی طباطبایی محدود و محصور در همراهی با مشروطه‌خواهان نیست. وی برخلاف بسیاری از هم‌قطاران و همکاران روحانی خود، هواخواه نظام آموزشی

نوین بود. او می گوید

لازم است که علوم نو، آموخته شود و دانشجویانی به آموختن حقوق بین الملل، ریاضیات و زبان های خارجه پردازند. او می پرسد که چرا نباید حتی یک تن از علما یک زبان بیگانه بدانند و اضافه می کند که اگر ایران و علما پیوندی با دانش نو داشتند و تاریخ و علم حقوق می دانستند آن وقت معنی درست نظام پادشاهی را خوب می فهمیدند (کرمانی، ۱۳۸۷، بخش یکم، ص. ۳۷۷)

طباطبایی حتی پا را فراتر گذاشته و در خصوص نوع نظام حکمرانی معتقد است: «مردم باید شخصی را به عنوان پادشاه بخوانند که ننگهبان حقوق و مدافع آنان باشد، در این صورت پادشاه نماینده مردم خواهد بود. تا مادامی که به مردم خدمت می کند باید پادشاه بماند؛ ولی اگر به امور مردم بی توجه گردد و به دنبال تمایلات خویش رود، مردم باید فرد دیگری را به جای او بنشانند» (کرمانی، ۱۳۸۷، ص. ۳۷۵)؛ بنابراین به نظر می رسد برخلاف عقیده غالب، طباطبایی و بسیاری از علما دارای فهم و آگاهی دقیقی از معنای مشروطه بودند و به نام مشروطه، در صدد اجرای شریعت نبودند.

۲-۵. نائینی، مخالف اصلی مخالفان مشروطه

نظام فکری و نظرات شیعه پیرامون مسئله امامت، آثار و نتایج عمیق و دقیقی بر تفکر سیاسی شیعیان و رویکرد آنان در برابر حکومت های گوناگون تاریخ اسلام بوده است. نمونه ای مؤثر از این اثرگذاری را می توان در روش علمای روشن فکر و آزادی خواه شیعه، مقارن با ایام مواجه با انقلاب مشروطه ایران ملاحظه کرد. از جمله برجسته ترین علمای این طیف فکری در آن دوره شیخ محمدحسین نائینی بود که در سال ۱۳۲۷ ق کتابی به عنوان *تنبيه الامة وتنزیه الملة* در دفاع از اصول مشروطیت نوشت. همین اثر باعث شد، نائینی به عنوان قهرمان پیشتاز مشروطه خواه صاحب تنها رساله مشهور و مضبوط پیرامون مشروطیت باشد. نائینی در بحث امامت، برخورداری حاکم از عصمت نفسانی را بهترین طریق تحقق حکومت عادلانه که پاسدار منافع ملت باشد و مبتنی بر اراده الهی، می دانست؛ و اما در زمان غیبت امام معصوم، حکومت افراد عادل را مورد حمایت قرار می داد.

وی معیار حکومت عادل را در وضع قوانینی می دانست که حدود تکالیف حاکم و

آزادی ملت را موافق با اقتضای دین تضمین کند؛ و هیأتی مرکب از عقلا و دانایان بر اجرای قوانین نظارت کنند. همانا هیأت موردنظر، همان مجلس نمایندگان است. بر این اساس حکومت باید در برابر مجلس پاسخگو باشد و مجلس نیز در برابر ملت مسئول است. به گفته نائینی: «فتور در هر یک از این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدیل حقیقت ولایت و امانت به... تحکم و استبداد متصدیان خواهد بود» (نائینی، ۱۳۷۴، ص. ۱۵). نائینی مشروطه را مطابق اصول و اهداف شیعه می‌دانست. به‌طور مثال، در پاسخ به مخالفان که آزادی را آرمان مشروطه و اصلی از اصول تمدن غرب می‌دانستند، معتقد بود آزادی آرمان تمام ملت‌ها است و به‌طور خاص از مقتضیات دین است. از جمله نکات جالب توجه در استدلال‌های نائینی در دفاع از مشروطیت، استفاده از آن بخش از حدیث مقبوله عمر بن حنظله که امام پذیرش نظر اکثریت علما را حجت دانسته و از مراجعه به آرای شاذ بر حذر داشته است، برای اثبات ترجیح و اهمیت عقیده اکثریت نزد شیعه و در ادامه به تبع جایگاه رأی اکثریت، از کاربرد دموکراسی حمایت می‌کند و در برابر اخباری‌ها که تأویل اکثریت را بدعت مشروطه می‌دانستند، از مشروطیت دفاع می‌کند (نائینی، ۱۳۷۴، صص. ۸۵-۸۰).

نائینی مخالفت برخی علما با مشروطه را مساوی با حمایت ایشان با استبداد می‌دانست و آنان را پشتیبان استبداد معرفی می‌کند؛ زیرا به‌نام مذهب، بر ضد آزادی خداداد، برابری و سایر حقوق ملی و مذهبی اقدام می‌کنند. آنان با همکاری با حکام ستمکار ایران، اعمال ضحاک و چنگیز را تکرار کرده‌اند با این تفاوت که این اعمال را دین‌داری می‌نامند. این علما اسلام را آلوده ساخته نسبت به خدا و پیامبر^(ص) او ستم روا داشتند. نائینی می‌افزاید بنا به حدیث: «هنگامی که بدعت ظاهر شد وظیفه عالم آن است که علم خود را ظاهر کند و گرنه لعنت خدا بر او خواهد بود» وی بر این باور شد که سکوت در برابر کفر در این وضعیت نه تنها خلاف تکلیف، بلکه مساعدت به ظلم است؛ بنابراین تصمیم گرفت که قلم بر دست گرفته «مخالفت این زندقه و الحاد- یعنی مبارزه با علما مستبد و مخالف مشروطیت- را با ضرورت دین اسلام آشکار سازد» (نائینی، ۱۳۷۴، صص. ۵-۴).

بنابر نظر نائینی این مسلم است که علما شرعاً مسئولین دستگاه عدالت هستند و بر همین اساس در عصر غیبت حق در دست گرفتن زمام امور سیاسی را دارند؛ چرا که علما موظف به جلوگیری از غصب حق امام و ستم به ساحت او هستند. لذا رژیم باید جایگزین رژیم قاجار

شود که هدفش قانون و نظم باشد و قانونیت آن مورد تصویب و تأیید مقامات مذهبی باشد (نائینی، ۱۳۷۴، صص ۴۷-۴۴). چنانکه شاهدیم برخلاف طباطبایی که با حمایت از مشروطه به دنبال دستیابی به جایگاهی خاص برای خود یا نهاد روحانیت نداشت، نائینی از حق علما در به دست گرفتن حکومت در عصر غیبت سخن می‌گوید و معتقد است این مهم باید از طریق نظارت شرعی علما بر قوانین مصوب مجلس صورت گیرد تا قوانین مجلس با اسلام هماهنگ شوند. طباطبایی در استدلال لزوم تأسیس مجلس و استقرار نظام مشروطه، از مبارزه با ظلم و استقرار عدالت سخن می‌گوید و از قضا، تأسیس عدالت‌خانه را موجب عدم مراجعه مردم به علما می‌داند. چرا که با استقرار عدالت موردنظر، دیگر نیازی به تظلم خواهی مردم از علما باقی نمی‌ماند. وی حتی تا آنجا پیش می‌رود که حکومت را حق مردم دانسته و پادشاه را در مقابل ایشان مسئول و بر همین اساس حق عزل پادشاه را برای مردم محفوظ می‌دارد؛ بنابراین اگرچه سایر علمای مشروطه خواه در اسلامیت حکومت مشروطه هم عقیده بودند؛ اما در این میان به نظر می‌رسد طباطبایی مسیری متفاوت با ایشان را طی می‌کرده و به دنبال شناخت مناسب از معنا و مفهوم مشروطیت، در صدد استقرار عدالت و حمایت از حقوق و آزادی‌ها بوده و نه استقرار یک حکومت مذهبی با انگیزه نظارت علما بر آن.

حال که با آثار و آرای علمای بزرگ مشروطه خواه آشنا شدیم. صحبت از انگیزه ایشان در حمایت از مشروطه خواهی، خالی از لطف نیست. برخی با نگاهی نسبتاً بدبینانه تلاش علما را در هر مقطعی حفظ قدرت خویش می‌دانستند (کدی، ۱۳۸۱، ص. ۵۰)؛ ولی از سوی دیگر، نوشته‌ها و اعمال خود علما، اظهار نظرات بسیاری از نویسندگان و تاریخ‌نویسان و برخی از گزارش‌های رسمی بیانگر آن است که علما مشروطه خواه طراز اول مانند خراسانی، تهرانی، مازندرانی و طباطبایی که مهم‌ترین نقش را در برقراری حکومت پارلمانی بازی کردند، مردانی پرهیزکار و فسادناپذیر بودند. دفاع از اسلام و منافع و حیثیت مسلمانان و وطن انگیزه اصلی آنان بود؛ بنابراین درست‌تر این است که بگوییم علما در مشروطیت شرکت داشتند تا با گسترش نفوذ خود، ناجی مردم از ستم حکومت استبدادی باشند و کشور اسلامی ایران و منافع اقتصادی آن را از تجاوز امپریالیسم غرب رهایی بخشند. این وضعیت ناشی از حس مسئولیت مذهبی آنان علیه استبداد و حمایت از یک نظام قانونی پارلمانی مطابق منافع مسلمانان گردید. البته این روحیه استبداد ستیزی مانع از آن نیست که همچنان معتقد باشیم،

علما از معنی واقعی حکومت مشروطه و دموکراسی آگاهی نبودند و نمی‌دانستند استقرار یک نظام دموکراتیک چه نتایجی برای نهاد مذهب در کشور به بار خواهد آورد (حائری، ۱۳۶۴، صص. ۱۳۴-۱۳۳).

در میان علمای شیعه در عصر مشروطه، علمای عراق نیز نقشی تعیین‌کننده و مؤثر در تحولات ایران داشتند؛ اما اساساً نه سهمی از قدرت داشتند و نه در پی آن بودند؛ اما گروه دیگری از علما که مهم‌ترین آن‌ها محمد طباطبایی و عبدالله بهبهانی بودند، جنبش مشروطه را در تهران رهبری می‌کردند. گرچه آنان پیمان همکاری بسته بودند؛ ولی منفرداً اهداف مختلفی داشتند. طباطبایی دانا نسبت به اصول مشروطه بود. او در راه نوسازی کشور، بدون انگیزه مادی و فردی با جدیت تلاش می‌کرد. همچنین به خوبی می‌دانست، امتیازات روحانی خود را با تشکیل مجلس و تأسیس عدالت‌خانه، از دست می‌دهد (کسروی، ۱۳۸۶، ص ۷۶)؛ اما از طرفی بهبهانی علی‌رغم اینکه بی‌پروا تر و در مبارزه سرسخت‌تر بود؛ اما انگیزه مادی فراوان داشت. فعالیت‌های او در انقلاب مشروطه، دست کم تا اندازه‌ای محدود، یک‌گونه مبارزه ثروت و قدرت‌طلبی بود (حائری، ۱۳۶۴، ص. ۱۳۴).

این وضعیت انگیزه و علت میل و رغبت علمای حامی مشروطه بود؛ اما در خصوص آنان که مشروطه را ضد اسلامی می‌دانستند و خواهان مشروطه مشروعه بودند، حقیقت واضح است. پس از آنکه ثمرات اولیه مشروطه با صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس به بار نشست، علمای مشروعه‌خواه به سرکردگی شیخ فضل‌الله خود را متضرر یافتند. چراکه نه تنها سهمی از مشروطه نصیب ایشان نشده بود، بلکه قدرت سیاسی را با دست خود به آزادی‌خواهان و روشنفکران تقدیم کرده بودند. حتی پس از تصویب متمم قانون اساسی که مجلسیان با قید اصل طراز در آن، سعی در جلب نظر ایشان داشتند، رضایت ایشان جلب نشد؛ اما در ادامه، علمای مشروعه‌خواه که متوجه صوری بودن تصویب این اصل شدند، در نابودی مشروطه با شاه مستبد هم‌دست شدند و از هیچ اقدامی در جهت نابودی رژیم مشروطه و مجلس ملی فروگذاری نکردند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، بحران مشروطیت ایران با فرارسیدن زمان تدوین متمم قانون اساسی به اوج خود رسید. این دوره، از آشفته‌ترین برهه‌های سیاسی و اجتماعی آن سال‌ها به شمار می‌آید؛ عصری آکنده از استبداد، قدرت‌نمایی و سراسیمگی محمدعلی

شاه. سرانجام، در دوم تیرماه ۱۲۸۷، مجلس شورای ملی با کودتای او به توپ بسته شد و مخالفت آشکارش با مشروطه‌خواهی و نظام پارلمانی به تمامی نمایان گشت. آزادی‌خواهان را می‌کشند یا به بند می‌کشیدند و دوره سیاه وحشت آغاز شده بود (آجودانی، ۱۳۹۹، ص. ۲۱). به قول کسروی: «آنان که به راستی آزادی‌خواه بودند، هر یک به کنجی خزیده، دم فرو بستند. هر کسی می‌پنداشت دیگر نام مشروطه در ایران شنیده نخواهد شد. تا کم کم آوازه ایستادگی‌های تبریز پراکنده گردید... و از اینجا روزنه‌امیدی در دل‌ها پدید آمد». در ادامه فتح تهران و تأسیس مجلس دوم حیاتی دوباره در شریان‌های دولت مشروطه تازه تأسیس در ایران وارد کرد.

علی‌رغم بروز فراز و نشیب‌های بسیار در استقرار نخستین نظام مشروطه در ایران؛ اما این نظام نوپا از حداقل پیش‌شرط‌های یک نظام سیاسی مدرن برخوردار نبود. شاید سید محمد طباطبایی به درستی دریافته بود که تشکیل یک رژیم مشروطه در ایران ممکن نیست. چرا که مسلم‌ترین شرط آن، یعنی وجود یک جامعه مدنی در ایران وجود نداشته و جامعه ایران همچنان در سطح جوامع بدوی ظاهر می‌شد. در خصوص علل عدم توفیق انقلاب مشروطه در ایران آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است؛ اما در اینجا به اقتضای موضوع مختصراً به چندین عامل اشاره می‌کنیم؛ جامعه ایرانی اساساً آماده بروز چنین تحولی نبود. رهبران مشروطه اغلب تعریف صحیحی از آنچه خواسته ایشان بود، ارائه نمی‌دادند. روشنفکران در حسرت تشکیل دولت مدرن و تحقق مدرنیته بودند، بدون آنکه در پی لوازم آن باشند. علما و نهاد دین نیز که همراه این جریان در حرکت بودند، صرفاً به دنبال رفع ظلم بوده و نه تنها شناختی از بدیهیات حکومت مشروطه نداشتند، بلکه انگیزه‌ای نه از نظر عملی و نه از حیث نظری، برای استقرار یک نظام سیاسی مشروطه نداشتند. از طرفی به جز طباطبایی که به نظر می‌رسید نسبت به عواقب حکومت مشروطه آگاه بود و می‌دانست که اگر مشروطه مستقر شود، قدرت سیاسی و اجتماعی علما به خطر می‌افتد، سایرین اگر می‌دانستند دولت مشروطه به‌عنوان قسمی از دولت‌های مدرن در دل خود جایی برای نهاد مذهب در عرصه قدرت سیاسی ندارد، هرگز قدم به این عرصه نمی‌نهادند.

نتیجه‌گیری

از پژوهش حاضر نتایج ذیل استنتاج می‌شود:

۱. اگرچه تا پیش از ورود اسلام به ایران، حکومت‌های مستقر در ایران پیوندهای دینی نسبتاً محکمی داشتند؛ اما شکل سازمان‌یافته پیوند دین و دولت، نخستین بار به واسطه رسمیت مذهب تشیع در ایران در ایام سلطنت صفویه ایجاد شد. رسمیت یک دین از سوی دولت، منجر به ایجاد یک ارتباط متقابل میان دو نهاد دین و دولت شد.
۲. به فراخور ارتباط ایجاد شده میان نهاد دین و دولت، دو طیف فکری جدی در میان علمای شیعه، یعنی اخباریون و اصولیون، با توجه به مواضعی که نسبت به قدرت سیاسی در عصر غیبت امام معصوم داشتند؛ در مقابل حکومت مستقر موضع‌گیری می‌کردند. علمای اخباری ضمن اینکه حق حکومت را از آن امام می‌دانستند، معتقد بودند در عصر غیبت وظیفه علما، محدود به درس و بحث است؛ اما در نقطه مقابل علمای اصولی، بر این عقیده بودند که در ایام غیبت امام، هر قدرتی، غاصب حق امام در حکومت است. از سوی دیگر، بر خود واجب می‌دانستند که در عصر غیبت، به تشکیل حکومت اقدام نمایند.
۳. تا زمانی که صفویه روی کار بود، علمای حاضر و غالب، علمای اخباری بودند؛ اما با روی کار آمدن قاجار، علمای اصولی و افکار ایشان غلبه کرد؛ بنابراین طبیعتاً علما در عصر صفویه با غلبه افکار اخباری، به دنبال اعمال قدرت در ساختار نظام سیاسی نبودند و برخی از ایشان نقشی نسبتاً هدایت‌گر برای پادشاهان را ایفا می‌کردند و از حیث اجتماعی نیز مرجعی برای تظلم خواهی مردم بودند. ایشان بیشتر قدرت خود را صرف بسط و گسترش مذهب تشیع می‌کردند و تمایل خاصی به دخالت در عرصه قدرت نداشتند.
۴. اما با چرخش توازن و غلبه علمای اصولی، نظریه فقهی حاکم در عالم سیاست نیز به سمت افکار ایشان دچار تحول شد. علمای اصولی به فراخور مواضع خود، مخالف دولت‌های مستقر بودند و ایشان را غاصب در مقام حاکمیت می‌دانستند. تظلم خواهی مردم ایران در وقایعی مانند اعتراض به اعطای امتیاز دخانیات و در ادامه مطالباتی مانند تأسیس عدالت‌خانه و در نهایت انقلاب مشروطه، همگی شرایطی را برای حضور فعال اجتماعی و سیاسی علما فراهم آورد.

۵. همکاری روشنفکران با علما در انقلاب مشروطه اگرچه از روی مصلحت‌اندیشی بود؛ اما فرصت مناسبی را برای علما فراهم نمود تا رسماً وارد عرصه سیاست شوند. اگرچه برخی معتقدند علما در عصر مشروطه، از جانب روشنفکران مورد سوءاستفاده قرار گرفتند تا از حیثیت و نفوذ اجتماعی ایشان جهت جلب همراهی مردم استفاده شود؛ اما در حقیقت به نظر می‌رسد، انقلاب مشروطه فرصتی دوجانبه برای روشنفکران و علما بود. اگرچه برخی علما مانند طباطبایی مفهوم حقیقی قانون و مدرنیته را می‌دانستند و با علم به اینکه حاکمیت قانون موقعیت ایشان را متزلزل می‌کند، هوادار مشروطه بودند؛ اما برخی علما مانند شیخ فضل‌الله نوری از ابتدا به‌خوبی می‌دانست، مشروطه با اصول موردنظر وی سازگاری ندارد؛ اما فرصت مناسبی جهت حذف قدرت دولت است؛ بنابراین از این فرصت نهایت بهره‌وری را نموده و آنجا که دستاوردهای لازم را کسب نکرد، دعوی مشروعیت به راه انداخت و مقدمات به توپ بستن مجلس را مهیا نمود.

۶. نقش علما در عالم سیاست در این ایام از کنشگری صرفاً اجتماعی، به حضور فعال در عرصه سیاسی بدل شد. این امر تا حدی پیش رفت که در جریان انقلاب مشروطه و تنظیم قانون اساسی، اصل طراز، جهت جلب رضایت برخی علما همچون شیخ فضل‌الله نوری به تصویب رسید. این مقدمه‌ای بود برای انقلاب اسلامی و استقرار دین بر عرصه دولت. اگرچه حکومت پهلوی وقفه‌ای پنجاه‌ساله در این جریان ایجاد نمود؛ اما در نهایت تفوق و برتری با علمای اصولی بود و الگوی ادغام دین و سیاست در ایران حاکم شد.

منابع

- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۹۹). روشنفکران ایران در عصر مشروطیت. تهران: نشر اختران.
- آجدانی، ماشاءالله (۱۳۹۹). مشروطه ایرانی. تهران: نشر اختران.
- اسکندری، محمدامین (۱۴۰۰). عوامل تأثیرگذار در طرح نظریه‌های جدید حکومت سیاسی توسط فقهای دوره قاجار. تاریخنامه خوارزمی، ۸(۳۴)، ۱۷-۳۳.

<https://ensani.ir/fa/article/467493>

- الگار، حامد (۱۳۹۶). دین و دولت در ایران. ترجمه ابوالقاسم سری، مشهد: نشر توس.

- پور فیاض، نصرالله (۱۴۰۲). نقش علمای شیعه در دوره اول قاجار با تاکید بر جنگ‌های ایران و روس. تهران: مؤسسه بوستان کتاب.
- جودت، حسین (۱۳۵۶). از انقلاب مشروطیت تا انقلاب شاه و ملت. تهران: نشر درخشان.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲). حیات یحیی. مشهد: نشر فردوس.
- سنگلجی، محمد (۱۳۳۸). قضا در اسلام. تهران: دانشگاه تهران.
- فلور، پیام (۱۳۶۶). جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: نشر توس.
- کسروی، احمد (۱۳۸۶). تاریخ مشروطه ایران. تهران: نشر اختر.
- کشاورزی، بهزاد (۱۳۷۹). تشیع و قدرت در ایران. پاریس: خاوران.
- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۸۷). تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۱). ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۹). الکافی فی علم الدین. تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۸). شرح زندگانی من. تهران: نشر زوار.
- نائینی، میرزا محمدحسین (۱۳۷۴). تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملّة. ترجمه سید جواد ورعی، قم: بوستان کتاب.